



واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی در گویش حسن‌آباد جرقویه علیا

زین العابدین صادقی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ایران‌شناسی)
فرزانه گشتاسب (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

۱. مقدمه

شهر حسن‌آباد جرقویه در فاصله ۱۱۵ کیلومتری جنوب شرقی استان اصفهان واقع شده است. این شهر، از شمال به دستجرد و کمال‌آباد، از جنوب به مالواجرد و الله‌آباد (یخچال)، از شرق به گاوخونی و روستای خارا و از غرب به شهرضا محدود می‌شود. واژه جرقویه احتمالاً معرب گرکویه است، به این مطلب نویسنده مرآة‌البلدان نیز اشاره کرده است (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷: ۲۱۸۶/۴). نام این ناحیه در منابع مکتوب و همچنین در گویش محلی به صورت‌های گرکویه، جرکوهه، گرکوه، گبرکویه، جرقویه، جرکو، جرقوه و جرقو نیز آمده است. به نظر می‌رسد قدیمی‌ترین نوشته‌ای که از جرقویه یاد کرده است، معجم‌البلدان یاقوت حموی است. این جغرافی‌دان و تاریخ‌نویس مشهور قرن ششم و هفتم قمری، جرقویه را از توابع جی اصفهان دانسته و به نام برخی از افراد مشهور این شهر اشاره کرده است (یاقوت حموی، معجم‌البلدان: ۱۲۸/۲).

یکی از دلایل اهمیت جرقویه را این امر دانسته‌اند که این شهر در روزگاران گذشته بر سر راه یکی از مسیرهای جاده ابریشم قرار داشته و تا پیش از احداث راه‌های امروزی، بر سر راه

کاروان‌رو شمال به جنوب ایران بوده است (موسوی‌زاده ۱۳۸۸: ۷۳۷). قدمت این منطقه به دوره پیش از اسلام بازمی‌گردد. وجود بازار و دژی به نام میرحیدر در بخش جرقویه سفلا که به گفته مردم این ناحیه از دوره ساسانی به‌جا مانده است (همان‌جا)؛ و نیز محله‌ای به نام دستگردوک در جرقویه علیا که قدمت آن به پیش از اسلام می‌رسد، پیشینه کهن جرقویه را باز می‌نمایاند. حدود ۷۵۰ سال پیش مردم اطراف دستگردوک به خانه‌سازی پرداختند و روستای بزرگ‌تری به وجود آوردند که نام آن حسن‌آباد خوانده شد (صادقی حسن‌آبادی ۱۳۷۶: ۱۸).

گویش مردم این منطقه گویش جرقویه‌ای است که یکی از شاخه‌های جنوب غربی از گروه گویش‌های مرکزی ایرانی نو به‌شمار می‌آید (نک: حسن‌دوست ۱۳۸۹: مقدمه؛ قنادی ۱۳۸۵: ۱۴). میرسید علی جناب در کتاب مهم خود الاصفهان به گویش خاص مردم جرقویه و روستاهای اطراف آن اشاره کرده و آن را زبان ولایتی خوانده است که به گمان وی، به معنی «زبان پهلوی» است:

زبان اهل اصفهان — عموماً فارسی معمولی ایران است مگر یک عده بسیار کمی لغات خصوصی دارند — در جرقویه و اواخر رودشت و بعضی دهات کوهستانی و سده، ماربین نزدیک شهر و گز برخوردار زبان مخصوصی دارند که سایر مردم نمی‌فهمند. اسم این زبان ولایتی است و چون اکثر لغات آن پهلوی است که عموم زرتشتیان استعمال می‌کنند. و در قدیم هم شهری در خاک اسپهان بوده است به اسم پهله (فرهنگ لغت) و همچنین پهله به معنی شهر هم می‌باشد. شاید زبان شهری را خواسته‌اند عربی کنند گفته‌اند ولایتی یعنی شهری (جناب ۱۳۱۳: ۸۰).

شغل اصلی مردم جرقویه کشاورزی و دامداری است. مردم این منطقه از دیرباز به دلیل کمبود بارش و امرار معاش خود از طریق کشاورزی مجبور به احداث قنات بودند و از این طریق کشاورزی را گسترش دادند. مهم‌ترین محصولات کشاورزی این منطقه گندم و جو، چغندر و پنبه است. البته محصولات دیگری نیز کاشته می‌شود که از اهمیت کمتری برخوردار است مانند: سبزیجات، یونجه، گلرنگ و جز آن. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در کتاب مرآةالبلدان توضیحاتی درباره کسب و کار و محصولات کشاورزی مردم این منطقه، در میانه سده سیزدهم شمسی به دست داده است (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷: ۴/۲۱۸۶-۲۱۸۷).

باتوجه به اهمیت محصولاتی همچون گندم، جو، چغندر و پنبه، بیشترین اصطلاحات کشاورزی درباره کاشت، داشت و برداشت همین محصولات است. مردم این روستا در هریک از این مراحل اصطلاحاتی در گویش جرقویه دارند که در این پژوهش تلاش شده است تا حد ممکن این اصطلاحات گردآوری و دسته بندی شود.

در این پژوهش داده‌های گویشی، به روش پژوهش میدانی و گفت‌وگو با جمعی از کشاورزان حسن‌آبادی و نیز حضور در روستا و مشاهده مراحل گوناگون کاشت و برداشت محصول جمع‌آوری شده است. تلاش شده است که کشاورزان باتجربه و سال‌خورده برای مصاحبه انتخاب شوند و اصطلاحات کهن و قدیمی نیز که به نوعی به دلیل پیشرفت وسایل کشاورزی از بین رفته‌اند، جمع‌آوری شود.

داده‌ها و اطلاعات این پژوهش به شش بخش، ابزار کشاورزی، محصولات کشاورزی، اصطلاحات مربوط به آب و آبیاری، گیاهان، درختان و علف‌های هرز، اصطلاحات مربوط به جمع‌آوری محصول و دیگر اصطلاحات، تقسیم شده است. در هر بخش، پس از واج‌نگاری اصطلاح مورد نظر، معادل آن در فارسی آورده و توضیحاتی درباره آن واژه داده شده است.

۲. ابزارهای کشاورزی

ālaef-bor/: تخته‌ای که تیغه‌ای روی آن نصب است و با آن یونجه را خورد می‌کنند.

æsončī/: وسیله‌ای برای وجین کردن یا کندن علف‌های هرز که از دو قسمت دسته و کفه تشکیل شده و اکثراً دسته آن از چوب است.

band-e-sâm/: بند و طنابی که چوب‌های دو طرف *čū:-sâm*/ را به هم می‌پیوندد.

bard/: بیلی که سر آن گرد است.

čārkal/: ابزاری چنگال‌مانند برای جابه‌جا کردن علوفه‌های خشک.

čo:n/: خرمن‌کوب سنتی.

čoršæ/: چادرشب، برای حمل محصول به خانه استفاده می‌کنند.

čorš-e tom-pāši/: نوعی چادرشب، که دو طرف آن را گره می‌زنند و تخم محصول را در آن می‌ریزند و

در زمین می‌پاشند.

- /čũ:-sâm/: چوب‌های دوطرف خرکی که حیوانات را جفت می‌کند (← /yo:).
/dandone-vâz/: تیغه‌های ابزاری که زمین را هموار می‌کند (vâz).
/dâr-o-kal-taxta/: داسی که مجهز به دستکش و میله‌ای است که برای درو کردن کار را آسان می‌کند.
/das-vâz/: وسیله‌ای برای هموار کردن زمین کشاورزی توسط خود کشاورز (واز را به الاغ می‌بندند ولی دس‌وازا خود کشاورز در صورت نبود حیوان می‌کشد).
/derči/: داسی که یونجه را با آن می‌چینند.
/derči-vijâri-keši/: نوعی داس برای بریدن ساقه‌های خشک‌شده پنبه.
/i:š/: خیش، وسیله شخم زدن زمین کشاورزی.
/kalbard/: وسیله‌ای مستطیل‌شکل که با آن مرز را می‌کشیدند و جوی آب را عریض‌تر می‌کردند.
/kule-bænd/: محافظ گردن حیوان در هنگام شخم زدن.
/kuluku/: چوب‌دستی بلند (حدوداً دو متر) که به سر آن گنده‌چوبی استوانه‌ای به قطر ۱۵ و طول ۳۰ سانتی‌متر متصل بود و برای نرم کردن کلوخ‌ها استفاده می‌شد.
/orâqi/: داس درو کردن گندم.
/parang-e-i:š/: بستی چوبی که /yo:/ را به خیش وصل می‌کند.
/šen-kaš/: شن‌کش، وسیله‌ای برای جمع‌آوری علف‌های هرز.
/telâš/: بیل دوگوشه.
/vâz/: وسیله‌ای برای هموار کردن زمین برای کشت.
/yo:/: خرکی برای جفت کردن حیوانات جهت شخم زدن.
/zæmba/: وسیله‌ای برای هموار و مسطح کردن سطح زمین بعد از شخم.
/zenjir-e vâz/: زنجیری که به دو طرف /vâz/ بسته می‌شود و تنظیم‌کننده مسیر آن وسیله است.

۳. محصولات کشاورزی

- /boje-čõqonder/: برگ چغندر.
/gezer/: زردک.
/iyæ/: جو.
/kalbændæ/: خیارچنبر.
/ko:ša/: گل‌رنگ.

/komza/: خربزه.

/konji/: کنجد.

/kulza/: پنبه.

/siyâ-tomæ/: سیاه‌دانه.

/šivîd/: شیود.

/soyi/: پنبه نرسیده (غوزه نرسیده).

/suruški/: گرمک نارس.

/tordi/: خربزه نارس.

/vâ:yon/: رازیانه.

/venjir/: بزرک.

۴. اصطلاحات مربوط به آب و آبیاری

کشاورزان برای آبیاری، یک شبانه‌روز را ملاک قرار داده و ۲۴ ساعت را به دو قسمت مساوی (۱۲ ساعت) تقسیم کرده‌اند. بدین‌گونه که از طلوع آفتاب تا غروب آن را که ۱۲ ساعت است، یک تاق /tâq/ و از غروب آفتاب تا طلوع دیگر آفتاب را تاق دیگر می‌دانند و ۲۴ ساعت را دو تاق آب به حساب می‌آورند. همچنین اهالی جرقویه برای آبیاری از چند نوع آب که نام‌های متفاوت دارند صحبت می‌کنند و معتقدند که از قدیم‌الایام سیزده شبانه‌روز آب وجود داشته‌است. نام این سیزده آب بدین‌گونه بوده‌است:

/ali-haydær/, /šâveli/, /sefar-šâ:/, /azizolâ:/, /malak/, /hâji-kerim/, /xosro/, /šeyx/, /bâq/, /manduseyn/, /bâq maha-rezâ/, /hâji-kemâlodin/, /miri-e-zeynal/.

اصطلاحات دیگر درباره آب و آبیاری به شرح زیر است:

/ændâ/: بند میزان آب سرچشمه یا سد کوچک.

/čerâq-bâdi/: فانوس، چراغی که کشاورز در آبیاری شبانه برای روشنایی استفاده می‌کند.

/gomi/: ورودی آب به باغ یا پل‌ها را می‌گویند (منظور از پل جایی است که روی جوی آب را در جایی که از میان جاده مزرعه عبور می‌کند، می‌پوشانند).

- /hærâš/: هموار کردن مسیر آب قبل از آبیاری کردن.
- /mir-ow/: میرآب، شخص معتمد کشاورزان برای تقسیم آب و آبیاری.
- /niyænd/: اولین آبیاری بعد از کشت.
- /niyâræ/: دوره‌گردش آب برای آبیاری یا فاصله زمانی برای یک دوره آب.
- /ow-bendi/: محل تقسیم آب از اصلی به فرعی.
- /rešnæ/: یک دوره آبیاری و آب‌بندی.
- /sazar/: استخر و حوضچه‌ای که در آن آب را جهت آبیاری جمع می‌کنند.
- /sazar-kærmon/: زمانی که راه خروجی آب استخر را می‌بندند و آب را برای یک دوره آبیاری جمع می‌کنند.
- /tæštak/: وسیله‌ای کاسه‌مانند که از آن برای مشخص کردن ساعت تقسیم آب استفاده می‌کنند.
- /tupi-sazar/: ابزاری که در سوراخ استخر می‌گذارند و بدین وسیله خروجی استخر بسته می‌شود.
- /vâ:ræ/: ورودی جوی آب به زمین کشاورزی.
- /vâre-band/: سکوی‌ای سنگی که در کف جوی می‌سازند تا در جایی که شیب در مسیر جوی هست، آب بهتر هدایت شود.

۵. گیاهان، درختان و علف‌های هرز

- /derax enjir/: درخت انجیر.
- /derax fessæ/: درخت پسته.
- /derax nâr/: درخت انار.
- /derax sânji/: درخت سنجد.
- /derax zærdâlu/: درخت زردآلو.
- /engir-turæ/: تاجریزی.
- /ešvælg/: علف‌های هرز که در جوی آب می‌روید.
- /ešvelgi/: بوته پنبه.
- /iždonæ/: پنبه‌دانه.
- /kahkoj/: کرچک.
- /kili-yoni/: نوعی تیغ یا علف که بر روی دیوار باغ می‌روید.

/kulseveli/: غوزه پنبه.

/mejow/: شیرین بیان.

/moččæ/: نوعی علف هرز.

/oržešk/: نوعی علف پیچک و هرز.

/owyâr-selâm/: نوعی علف هرز که به محض آنکه کشاورز آنها را می‌کند، دوباره در دوره بعد آبیاری

می‌روید.

/qoflæ/: خرفه.

/tæræpæ/: نوعی علف هرز.

/tik-o-jâj/: تیغ‌های خاردار که در بین علف‌های هرز می‌روید.

/tik-orvâ/: خارشتر.

/vijâri/: ساقه و بوته خشک شده پنبه.

۶. اصطلاحات مربوط به جمع آوری محصول

/âwxoræ/: بافه‌های گندم را به صورت دایره مانند بر روی زمین می‌خوابانند که با خرمن کوب سنتی که به

الاغ متصل است (/čõ:n/) بر آن حرکت کنند.

/arz/: تخمین زدن خرمن گندم.

/čõqonder-veveji/: کندن چغندر را گویند.

/deje-kæx/: کاه انبارشده.

/deron/: درو کردن محصول.

/ge:wdâl-e čõqonder/: چغندر را برای فصل زمستان و بهار در گودالی در زیر زمین انبار می‌کنند و

روی آن خاک می‌ریزند.

/hošæ/: خوشه.

/kâmvâ/: کُمباین.

/kulze-vekəri/: برداشت کردن پنبه را گویند.

/oyi/: بافه گندم.

/sâ/: واحد اندازه‌گیری، برابر با یک کیلوگرم گندم.

/sufâl/: ساقه گندم.

/vârču-oy-keši/: کیسه و خورجینی طولی، که برای حمل آسان گندم از مزرعه به خانه استفاده می‌شد و مزیت آن این بود که محصول از آن بیرون نمی‌ریخت.

/xarman-ba:ra/: بعد از جداسازی گندم از کاه، کشاورز به کودکانی که به سراغشان می‌آمدند و طلب کمک می‌کردند، به رایگان حدود سه کیلوگرم گندم می‌دادند که به آن خرمن‌بره می‌گفتند.

/yag-mæn-o-šâ/: شش کیلو گندم را گویند. در حسن آباد به پنج کیلو یک من کهنه و به شش کیلو یک من شاه گفته می‌شد، که امروزه از من شاه استفاده می‌شود.

۷. دیگر اصطلاحات

/bon-ow/: زمین کشاورزی پایانی (زمانی که یک کشاورز چند قطعه زمین در کنار یکدیگر داشته باشد).

/dim-puze:i/: کیسه‌ای که روی صورت الاغ می‌بندند و علوفه داخل آن می‌ریزند که الاغ در حین انجام کار شخم زدن از آن تغذیه کند یا آن را برای گاز نگرفتن الاغ به صورتش می‌بندند.

/dubærdæ/: کندن زمین به صورت عمیق و آماده کردن برای کشت.

/gâleku/: کیسه بزرگ که به وسیله آن خاک و کود با حیوان حمل می‌کنند.

/gombe-či/: اتاقک‌های داخل مزرعه برای استراحت کشاورزان.

/goškæ/: ابتدا یا ورودی آب به زمین کشاورزی.

/hel/: در زمستان به دلیل بارش باران زمین‌های زراعی نیاز به آبیاری ندارند، بنابراین کشاورزان آب را به طرف انتهای مزرعه رها می‌کنند، که به این عمل هیل کردن آب می‌گویند (امروزه به دلیل کمبود بارش آب هیل نمی‌شود).

/jol/: آستر پالان برای اذیت نشدن الاغ.

/ju:-roft/: لای رویی جوی آب و قنوات.

/kæx/: کاه.

/kæx-don/: کاهدان، انبار کاه.

/kalegi/: وسیله‌ای برای افسار کردن که به سر حیوان بسته می‌شود.

/kam/: غربال با سوراخ درشت.

/kimin/: غربال با سوراخ ریز.

/læctæ/: قطعه‌ای از زمین کشاورزی.

/lârçi/: زمین کشاورزی کوچک.

/læte-pâderâzi/: زمین کشاورزی بزرگ.

/mâyičæ/: سمت چپ و راست پالان که درونش از کاه پر بوده و برای صدمه ندیدن بدن الاغ به کار می‌رفته است.

/mix-teyla/: میخ طولیه، برای افسار کردن حیوان.

/ow-miyon-kærmon/: کشاورزان زمین‌های کشاورزی خود را به نوبت آبیاری می‌کنند. گاهی اوقات یک کشاورز، نوبت آب خود را به کشاورز دیگری که درخواست آب دارد می‌فروشد و پول آن را برای مرمت و کارهای دیگر مزرعه خود هزینه می‌کند.

/pâ:in/: انتهای زمین کشاورزی.

/pâ:lon/: پالان.

/pârdom/: پشت‌بند پالان الاغ که پشت پاهای الاغ بسته می‌شود.

/par-ve-kærmon/: وجین کردن.

/poros/: پُریشت.

/qappon/: ترازوی مخصوص.

/quči-pâ:lon/: برآمدگی جلوی پالان الاغ.

/resmon-e-marz/: نخ یا طنابی که برای کشیدن مرز زمین‌های کشاورزی و برای اینکه مرزها مستقیم درآید، استفاده می‌کردند.

/sahrâ/: در حسن آباد به مزارع کشاورزی صحرا گفته می‌شود.

/sâ:mon/: مرز بین دو زمین کشاورزی.

/ser-ow/: زمین کشاورزی اول (زمانی که یک کشاورز چند قطعه زمین در کنار یکدیگر داشته باشد).

/tâ:če/: کیسه‌ای که از نخ پنبه‌ای بافته می‌شود و برای حمل حدود سی کیلو آرد و گندم استفاده می‌شود.

نوع بزرگ این کیسه را که برای حمل حدود ۱۲۰ کیلو گندم استفاده می‌شود گاله **/gâla/** می‌نامند.

/tâ:pu/: مخزن ذخیره گندم که با گل رُس می‌سازند.

/tang/: تسمه‌ای برای محکم کردن پالان که زیر شکم الاغ بسته می‌شود.

گویشوران: حاج خلیل صادقی، حاج میرزا اسماعیل صادقی، محمد شفیعی، مرحوم احمد صادقی، حاج عباس صادقی، حسن صادقی.

منابع

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، ۱۳۶۷، مرآة البلدان (با تصحیحات و حواشی و فهارس)، ۴ج، به کوشش عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، تهران.
- جناب، میرسید علی، ۱۳۱۳، تاریخ اصفهان (الاصفهان)، اصفهان.
- حسن‌دوست، محمد، ۱۳۸۹، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، تهران.
- صادقی حسن‌آبادی، علی، ۱۳۷۶، آداب و رسوم بخش جرقویه، رساله کارشناسی مرکز آموزش عالی ضمن خدمت شهید رجایی اصفهان.
- قنادی، رویا، ۱۳۸۵، توصیف رده‌شناختی گویش جرقویه، رساله کارشناسی ارشد دانشگاه پیام‌نور.
- موسوی‌زاده، حسن، ۱۳۸۸، «جرقویه»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۷، ص ۷۳۷-۷۳۹.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین، معجم البلدان، ۲ج، بیروت، ۱۹۹۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی